

(۵۱۰)

فصل چهل و هفتم

تقسیم بندی کنعان

پس از فتح بیت هوران تمام منطقه کنعان جنوبی را بزودی تصرف کردند. (۱۱\یوشع ۱۰:۴۰-۴۳) "پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها. . . جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت زیرا که یهوه خدای اسرائیل برای اسرائیل جنگ میکرد و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جلجال مراجعت کردند."

قبائل فلسطین شمالی از خبر موفقیت‌های ارتش اسرائیل بی نهایت ترسان کشته با یکدیگر عهد بستند. رئیس این اتحادیه یابین پادشاه حاصور بود و ملکش در سمت مغرب دریاچه ماروم قرار داشت. (۱۱\۲:۴) "و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ کناره دریا بود با اسبان و عرابهای بسیار بیرون آمدند."

ارتش مزبور بزرگترین ارتشی بود که اسرائیل تا کنون بر خورد کرده بود. (۵:۱۱۳) "و تمامی این ملوک جمع شده آمدند و نزد آبهای میروم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند." در این اثنا مژده تشویق کننده ای دوباره به یوشع داده شد: (۶:۱۱۴) "و خداوند به یوشع گفت از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده بحضور اسرائیل تسلیم خواهیم کرد و اسبان ایشان را پی خواهی کرد و عرابهای ایشان را به آتش خواهی سوزانید.

نزدیک دریاچه ماروم یوشع بر اردوگاه دشمن حمله کرد و قوایشان را منهضم نمود: (۸:۱۱۵) "و خداوند ایشان را بدست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را زدند و تا وادی مصفه بطرف شرقی تعاقب کرده کشتند بحدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند." اسرائیلیان بنا نبود ارابه ها و اسبهای کنعانیان را که افتخار کنعانیان بود تصاحب کنند. به فرمان خدا ارابه ها را آتش زدند و اسبها را پی نموده آنها را برای جنگ بی خود کردند. اسرائیلیان بنا نبود امید خود را به ارابه ها و اسبها گذارند بلکه به نام بپوه خدای خود متوکل شوند.

شهرها را یکی پس از دیگری مغلوب کردند. حاصور قلعه اتحادیه

را سوزانیدند. فتح کنعان چندین سال طول کشید ولی در انتهای آن یوشع صاحب کنعان محسوب شد. (۲۳:۱۱۶؛ "پس یوشع تمامی زمین را برحسب آنچه خداوند به موسی گفته بود گرفت و یوشع آنرا به بنی اسرائیل برحسب فرقه ها و اسباط ایشان بملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت."

(۵۱۱) اگر چه قدرت کنعانیان شکسته بودند زمینشان را بکلی تصرف نکرده بودند یک قسمتی از ساحل دریا غربی فلسطینیان مستقر بودند و سیدونیان در شمال اقامت داشتند. لبنان نیز در دست سیدونیان بود و در جنوب مقابل زمین مصر دشمنان اسرائیل هنوز ریاست می کردند.

در هر حال بنا نبود یوشع جنگ را ادامه دهد. قبل از وفات رهبر عالیقدر، یک وظیفه دیگری داشت انجام دهد. بنا بود تمام زمین کنعان را هم قسمتهائی که تصاحب کرده بودند و هم قسمتهائی که هنوز در دست کنعانیان بود، به اسباط اسرائیل تقسیم کند. هر سبط نیز موظف بود سهم خودش را اشغال کند. اگر مردم نسبت به خدا امین بمانند خدا دشمنانشان را از آنجا اخراج خواهد نمود، و اگر نسبت به عهد خود وفا

کنند املاک بیشتری را اخذ خواهند کرد.

وظیفه تقسیم کردن زمین به دوش یوشع و العازر رئیس کاهنان و سروران اسباط مختلف افتاد تا با قرعه کشی محل اقامت همه تعیین شود. خود موسی مرزهای زمین را برای اسباط مشخص کرده سروری را برای هر کدام برگزیده بود. سبط لاوی چون در خدمت معبد اشغال شده بود سهمی بین دیگر اسباط نداشت ولی چهل و هشت شهر در قسمتهای مختلف کنعان بمیراثی لاویان داده شد.

قبل از شروع کار تقسیم بندی زمین ها کالیب همراه سروران سبط خودش پیش آمده درخواست مخصوصی داشتند. غیر از یوشع کالیب مستترین فرد جمیع اسرائیلیان بود. کالیب و یوشع یگانه جاسوسانی بودند که گزارش نیکوئی از زمین موعود آورده بودند و مردم را در تصرف آن تشویق کرده بودند. کالیب در این موقع وعده ای که برایش آمده بود یاد آوری کرد: (۹:۱۴\۷) "زمینی که پای تو بر آن گذارده شد برای تو و اولادت بملکیت ابدی خواهد بود زیرا که یهوه خدای مرا بتمامی دل پیروی نمودی." بدینجهت در خواست کرد حبرون بملکیت او داده شود. اقامتگاه ابراهیم و اسحق و یعقوب در اینجا بود و در مزار مقبله دفن

شده بودند. حبرون پایتخت عناقیم که سبب وحشت اسرائیلیان (۵۱۲) شده بود جای بسیار ترسناکی بود. جاسوسان از آنان ترسیده شجاعت تمام اسرائیل را نابود کرده بودند. همین منطقه بود که کالیب با توکلیت بر خداوند برای ارثی خود انتخاب کرد.

وی چنین اظهار داشت: (۱۴\۸:۱۰-۱۲) "والآن اینک خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است از وقتیکه خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل در بیابان راه میرفتند و الآن اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم. و حال امروز قوت من باقیست مثل روزی که موسی مرا فرستاد چنانکه قوت من در آنوقت بود همچنان قوت من الآن است خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن. پس الآن این کوه را بمن بده که در آن روز خداوند در باره اش گفت زیرا تو در آنروز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند و شهرهایش بزرگ و حصاردار است شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم چنانکه خداوند گفته است." ارشدان یهودا در خواست کالیب را قبول کردند. شخصی که سبط یهودا انتخاب کرده بود برای تقسیم بندی زمین نماینده شان شود کالیب بود و اکنون مبدا دیگران

خیال کنند مقام خود را برای اخذ نفع فردی این زمین را انتخاب کرده است بزرگان سبط را همراه خود آورد.

خواهش کالیب فوراً پذیرفته شد. فتح قلعهٔ عناقیم را بکالیب خواهند سپرد. (۱۴\۹:۱۳\۱۴) پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید، بنابراین حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه فزنی شد زیرا که یهوه خدای اسرائیل را بتمامی دل پیروی نموده بود. ایمان کالیب در این موقع همان بود که چهل سال پیش با گذارش شریب سایر جاسوسان مخالفت نموده بود. وعدهٔ خداوند بر اینکه قوم خود را صاحب کنعان خواهند گردانید باور کرده بود و طبق ایمان رفتار کرده بود. همراه قوم خود سختی های راه را چهل سال متحمل شده بود و بدین ترتیب در یأس و ناملایمات مقصرین شریب شده بود. مع الوصف گله از لبش نپرید بلکه رحمت خدا را تکریم میکرد زیرا که در مقابل برادرانش که همه در بیابان مرده بودند وی باقی مانده بود. اگر چه سختی ها و خطرها و بلاهای بیابان را تحمل کرده بود و در جنگهای تهاجمی کنعان شرکت کرده بود، خداوند او را حفظ نموده از قدرت بدنی وی در سن هستاد و چند سالگی ذره ای کم نشده بود.

زمینی که مغلوب شده بود برای خود در خواست نکرد بلکه آن جائیکه جاسوسان بیش از همه غیر قابل فتح انگاشته بودند. با کمک خداوند قلعه را از دست جبارانی که ایمان جاسوسان را فلج کرده بودند خواهد رست. کالیب این خواهش را بجهت خود ستائی و خود نمائی نکرد. وی خواست مردم را در تقویت ایمان خود تشویق کند تا زمینی را که تسخیر کنند.

کالیب زمین را که مدت چهل سال انتظارش را میکشید بدست آورد و با ایمان راسخ به خداوند (۱۴:۱۵\۱۰) "کالیب سه پسر عناق . . . را از آنجا بیرون کرد." پس از موفقیتش در تسخیر منزلگاهی برای خود و خانواده اش غیرت او فرو نشست. در آنجا استراحت نکرد بلکه با غیرت شدید همراه سایر قوم پیش رفت تا تمامی زمین را برای جلال خدا و ملت خویش اخذ نمایند.

ترسویان و خائنین سر راه فوت کرده بودند ولی جاسوسان عادل از انگورهای اشکول میل کردند. به هر کس طبق ایمانش داده شد. بی ایمانان از ترسشان نابود شدند. با وجود اینکه وعده خداوند را می دانستند گفتند که گرفتن کنعان غیر ممکن است و آن را نگرفتند. ولی

مؤمنین بخداوند چون به سختی های اشکالات نگاه نکردند بلکه قدرت الهی را در مد نظر همی داشتند داخل زمین موعود شدند. جباران با ایمان (۱۱\عبرانیان ۳۳:۱۱ و ۳۴) "از ایمان تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند، سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف توانائی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غرباً را منهزم ساختند." (۱۲\اول یوحنا ۵:۴) "غلبه که دنیا را مغلوب ساخته است ایمان ما است." درخواست دیگری نسبت به تقسیم بندی زمین با روحی متفاوت از روح کالیب ارائه شد. فرزندان یوسف که از سبط افرایم بودند همراه با نصف سبط منسی، چون تعدادشان بیشتر از سایر اسباط بود زمین مضائق خواستند. قطعه زمینی که به ایشان داده شد بسیار حاصلخیز بود و وادی شارون هم جزو آن بود. اشکال در اینجا بود که خیلی از شهرهای وادی هنوز در دست کنعانیان بود و بنی افرایم از تسخیر آنها واهمه داشتند و از زحمت فتح آنها عقب کشیدند. زمینی خواستند که قبل از آن بدست اسرائیل افتاده بود. بنی افرایم یکی از بزرگترین اسباط اسرائیل بود و یوشع نیز از افرایمیان بود و بدین جهت افرایمیان خیال کردند

درخواستشان ناحق بود. گفتند (۱۴:۱۷۱۳) "چرا یک قرعه و یک حصه فقط بمن برای ملکیت دادی و حال آنکه من قوم بزرگ هستم چونکه خداوند تا الآن مرا برکت داده است." ولی رهبر عظیم الشان از عدالت دقیق منحرف نمی شد.

(۵۱۴) جواب وی این بود: (۱۵:۱۷۱۴) "اگر تو قوم بزرگ هستی بجنکلی برآی و در آنجا در زمین فرزندان و رفائیان برای خود مکانی صاف کن چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است."

جوابی که دادند اصل علت خواهششان را معلوم کرد. ایمان و شجاعت لازمه برای نابود کردن کنعانیان نداشتند. (۱۶:۱۷۱۵) "بنی یوسف گفتند کوهستان برای ما کفایت نمیکند و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند عرابهای آهنین دارند."

وعدۀ قدرت خداوند را داشتند و اگر افرائیمیان با شجاعت و ایمان کالیب پیش رفته بودند هیچ احدی نمی توانست جلویشان را بگیرد. یوشع ترس و تردید آنان را با این کلمات مواجه شد: (۱۷:۱۷۱۶) "تو قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری برای تو یک قرعه نخواهد بود بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود و اگر چه آن

جنگل است آنرا خواهی برید و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد اگر چه عرابهای آهنین داشته و زورآور باشند." کثرت تعدادشان دلیل موفقیتشان خواهد شد. چون جمعیتشان زیاد بود، همانند سایر برادران خود در تسخیر دشمن کامیاب خواهند شد. با کمک خداوند نباید از ارابه های آهنین بترسند.

تا باین مرحله مرکز کشور و مکان معبد جلجال بود ولی وقت رسید که معبد را بمکان دائمی یعنی در شیلو، شهر کوچکی در افرائیم منتقل گردد. در وسط کنعان قرار داشت و برای تمام اسباط اسرائیل دسترسی داشت. در آنجا مقداری از زمین فتح شده بود و از حمله دشمن مسون و عابدین میتوانستند بی وا همه در آنجا سجده کنند.(۱:۱۸\۱۷) و تمام جماعت بنی اسرائیل در شیلو جمع شده خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند." اسباطی که دور معبد اردو زده بودند اکنون به شیلو کوچ کردند و در آنجا تا زمانی که می خواستند در ارش دائمی خود ساکن شوند اقامت داشتند.

تابوت عهد مدت سیصد سال، تا موقعی که پسران عیلی گناه کردند و به دست فلسطینیان افتاد و شیلو منهضم شد در آنجا ماند.

تابوت بعد از آن دوباره به شیلو برگردانیده نشد. تابوت را به شهر اورشلیم بردند و شیلو از خاطرگذشت. جائی که سیصد سال عبادتگاه بنی اسرائیل بود خرابه ای بیش نماند. قرن‌ها بعد عاقبت شیلو تنبیهی برای اورشلیم گردید. توسط ارمیا نبی خداوند اعلام کرد: (۱۸\۱۸۱\۱۴:۷ و ۱۴) "بمکان من که در شیلو بود و نام خودم را اول در آنجا قرار داده بودم بروید و آنچه را که بسبب شرارت قوم خود اسرائیل بآنجا کرده ام ملاحظه نمائید . . . از اینجهت به این خانه که به اسم من مسمی است و شما بآن توکل دارید و به مکانی که بشما و به پدران شما دادم بنوعی که به شیلو عمل نمودم عمل خواهی کرد."

(۵۱۵) (۴۹:۱۹\۱۹) "و چون از تقسیم کردن زمین بر حسب حدودش فارغ شدند و میراثی تمام اسباط اسرائیل تعیین شده بود یوشع درخواست خود را کرد. همچنانکه میراثی مخصوصی به کالیب داده شده بود به یوشع نیز داده شده بود. مع الوصف استان بزرگی را نخواست بلکه یک شهر کوچکی. (۵۰:۱۹\۲۰) "برحسب فرمان خداوند شهری که او خواست یعنی تمنه سارح را در کوهستان افرائیم به او دادند پس شهر را بنا کرده در آن ساکن شد." اسم شهر یعنی "باقی مانده" یعنی به روح

بزرگ فاتح کنعان گواه می داد. بجای اینکه اولین و بهترین زمین را برای خود اختیار کند، صبر کرد تا کوچکترین و ضعیفترین افراد راضی شوند و بعد مکانی از باقی مانده را برای خود اختیار نمود.

شش تا از شهرهای کنعان یعنی سه شهر بمغرب و سه شهر بمشرق نهر اردن به لاویان اختصاص داده شد. این شهرها برای قاتلان جایهای فراری بودند. موسی تعیین این شهرها را فرمان داده بود: (۲۱\۱۲\۱۱:۳۵ و ۱۲) آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجأ برای ا کشته باشد آنجا فرار کند و

این شهرها برای شما بجهت ملجأ از ولی مقتول خواهد بود تا قاتل پیش از آنکه بحضور جماعت برای داوری بایستد نمیرد. تهیه شهرهای ملجأ لازم بود زیرا سابقاً عادت یا رسم انتقام گیری به عهده خویشاوندان مقتول می افتاد. در موردی که شخص مقصر دشمنش را عمداً کشته بود، احتیاجی به داوری شوری نبود. انتقام گیر می توانست قاتل را در هر جائی که فرار میکرد دنبال کرده بکشد. خداوند صلاح ندانست این رسم را در آن موقع حذف کند ولی برای حفظ جان و امانت کسی که بی تقصیر سبب مرگ دیگری شده بود ملجائی تهیه نمود.

شهرهای ملجا طوری قرار داشتند که در مورد لزوم شخص در هر جایی که باشد بتواند در عرض نصف روز به یکی از آنها برسند. راهپائی که بطرف شهرهای ملجا می رفتند بنا بود همیشه باز و بدون مانع، آزاد با خط خوانا مرقوم برپا کرده شوند تا شخص فراری لحظه ای معطل نشود. همه اعم از اینکه عبرانی یا غریب یا مسافر باشد می توانست از مزایای شهرهای ملجا استفاده کند. بی تقصیرها نباید کشته شوند و در عین حال مقصرین هم نباید بی سزای بمانند. فراریهای مذکور باید با شوری معین داوری شوند و فقط پس از تحقیق بی طرفی و عادلانه می توانستند کشته بی تقصیر را در شهر حفظ کنند. شخص مقصر را به انتقام گیرش تسلیم (۵۱۶) میکردند. امنیت کشنده را فقط می توانستند تعمیم کنند، در صورتی که از شهر خارج نشود. اگر از مرزهای معین خارج شود و بدست انتقام گیر خون بها بیفتد باید عهده دار عمر خودش شود. و اما هنگام مرگ رئیس کاهنان تمام کسانی که در شهرهای ملجا پناه برده بودند می توانستند آزادانه بمیرائی خود برگردند.

در درگاه قاتل، متهم را نمی توانستند به شهادت فقط یک نفر

محکوم سازند. خدا امر کرده بود: (۲۲\۸ اعداد ۳۵:۳۰) "هر که شخصی را بکشد پس قاتل بگواهی شاهدان کشته شود و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد." مسیح این دستور را بموسی جهت اسرائیل داده بود و وقتی حواریون خود را نسبت به طرز رفتار با گناهکاران تعلیم می داد، معلم عظیم گفت که حرف فقط یک نفر را برای تبرئه یا محکومیت دیگری نباید قبول کرد. حرف یا عقیده یک نفر برای حل اشکال دیگران کافی نیست. در تمام این گونه مشکلات حد اقل دو یا سه نفر را باید در نظر گرفت و مسؤلیت موضوع را باید باهم عهده دار شوند (۲۳\متی ۱۸:۱۶) تا از زبان دو یا سه شاهد هر سخنی ثابت شود."

اگر در داوری، شخص متهم محکوم شود هیچ گونه بهائی کفاره او را نتواند کرد و آزادی او محال بود. فرمان خداوند در این باره چنین بود: (۲۴\پیدایش ۹:۶ و اعداد ۳۵:۳۱ و ۳۳) "هر که خون انسان ریزد خون وی بدست انسان ریخته شود." و هیچ فدیة بعوض جان قاتلی که مستوجب قتل است مگیرید بلکه او البته کشته شود . . . و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید زیرا که خون زمین را ملوث میکند و زمین را

برای خونی که در آن ریخته شود کفاره نمیتوان کرد مگر بخون کسی که آن را ریخته باشد." (۲۵\خروج ۱۴:۲۱) "لیکن اگر شخصی عمداً بر همسایه خود آید تا او را بمکر بکشد آنگاه او را از مذبح من کشیده بقتل برسان." امانت و پاکیزگی کشور را فقط با اعدام قاتل می توان حفظ کرد. حیات بشری را که فقط از خداوند اخذ می شود باید دقیقاً حفظ شود.

شهرهای ملحا که برای قوم برگزیده خداوند تهیه شده بود، سمبلی بودند از ملجائی که در مسیح وجود دارد. تاجر رحیمی که شهرهای ملجا را برای نجات مهاجرین تهیه کرده بود تا خون گرانبهای خود ملجای امنی برای کسانی که شریعت خدا را شکسته اند تهیه کرده است تا از مرگ ثانی فرار کنند. هیچ قدرتی قادر به ربودن (۵۱۷) شخص که نزد او پوزش بطلبد نخواهد بود. (۲۶\رومیان ۸:۱ و ۳۴ و عبرانیان ۱۸:۶) "پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند . . . کیست که بر ایشان فتوی دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نز برخاست، آنکه بدست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت میکند!" . . . تا به دو امر بی تغییر که ممکن نیست خدا در آنها دروغ گوید تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدى که در

پیش ما گذارده شده است تمسک جوئیم."

کسی که بسوی شهر مجلا فرار میکرد نمیباید معطل شود. خانواده و شغل را از دست داد. حتی وقت خداحافظی کردن هم نبود. عمرش در خطر بود. فقط یک مقصد ذهنش را پر میکرد یعنی رسیدن به جای امنی. خستگی را فراموش کرد، زحمات راه را بیاد نیاورد. شخص فراری حتی لحصه ای جرأت نکرد سر راه استراحت کند تا اینکه داخل دروازه شهر شده بود.

گناهکار تا موقعی که در مسیح ملجائی پیدا کند تحت سلطه مرگ ابدیست. بنحوی که گریزنده با معطلی و لاقیدی جانش را در خطر می انداخت همانطور نیز مکث کردن و لاقیدی در تصمیم خود جانش را در معرض انهدام می اندازد. شیطان که دشمن بزرگ است همواره در کمین متخلفین احکام مقدس خدا می باشد و بهر که از خطر جانی واقف نباشد و در ملجای ابدی پناه نبرد بدام هلاک کننده خواهد افتاد.

شخص فراری هرگاه از شهر خارج می شد امکان داشت به چنگ انتقام گیر خود بیفتد. بدین ترتیب مردم یاد گرفتند از وسیله ای که خدا در معرفت ازلی خود برای نجاتشان تهیه کرده بود استفاده کنند. همچنین

ایمان آوردن بر اینکه مسیح می‌تواند گناه را ببامزد کافی نیست بلکه با ایمان و اطاعت راه نپیه شده را طی کند. (۲۷ \ ۲۶:۱۰ عبرانیان و ۲۷) "زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راسنی اگر عمداً گناهکار شویم دیگر قربانی گناهان باقی نیست، بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت انشی که مخالفان را فرو خواهد برد."

دو تا از اسباط اسرائیل یعنی جاد و روبن با نصف سبط منسی میراثی خود را در ساحل شرقی اردن قبل از گذشتن نهر دریافت کرده بودند. چون آنان مردمان گله دار بودند چراگاه های شرقی اردن و جنگلهای جلعاد و باشان بنظرشان مطلوبتر از کنعان بود. آنان نخواستند آنجا ساکن شوند بنابراین عهد بستند در فتح کنعان سهم خود را انجام دهند و تا سایر سبطها کار تصاحب کنعان را تمام نکرده باشند خود از جنگ دست نکشند. حال به عهد خود وفا نموده بودند. وقتی که دو سبط اسرائیل (۵۱۸) داخل کنعان شدند جهل هزار نفر از (۲۸ \ ۴:۱۲ و ۱۳) "بنی رأوبین و بنی جاد و نصف سبط منسی مسلح شده پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان گفته بود. قریب به چهل هزار نفر مهیا شده کارزار بحضور خداوند بصحرای اریحا برای جنگ عبور

کردند." چندین سال با شهامت همراه برادران خود مبارزه کرده بودند و اکنون وقت رسید که بمیرائی خود در ساحل شرقی اردن برگردند. چون در مبارزه با برادران خود شرکت کرده بودند در اخذ غنیمت جنگ نیز شریک شدند. (۸:۲۲\۲۹) "و ایشانرا مخاطب ساخته گفت با دولت بسیار و با مواشی بی شمار با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمائید." این غنیمت جنگ را بنا بود با برادرانشان که با گله و خانواده هایشان مانده بودند تقسیم کنند.

من بعد می باید از معبد خدا دور باشند و هنگامی که یوشع رفتنشان را ملاحظه میکرد می دانست که وسوسه های بت پرستان اطرافشان برایشان سخت فشار خواهند آورد.

فکر یوشع و سایر رهبران اسرائیل بخاطر آنان خیلی مضطرب بود و خبر عجیبی به گوششان رسید. کنار اردن و نزدیک بهمان محلی که اسرائیل رود اردن را بطور معجزه آسا عبور کرده بودند آن دو سبط و نیم اسرائیل مذبح بزرگی شبیه مذبحی که در شیلو ساخته بودند برپا کردند. تابعین عبادتی غیر از آن که در معبد مرسوم شده بود در شریعت خدا

منع شده بود و عابدین آن بمرگ محکوم شده بودند. اگر مقصود آنان چنین یک منظوری داشت بزودی تمام مردم را از قوم خدا منحرف می ساخت.

نمایندگان اسرائیل در شیلو باهم مشورت کردند و تحت تعصب با متخلفین مزبور بجنگند و اما دیگران مصلحت دانستند اول ایلیچیان فرستاده علت حرکت آنان را استفسار کنند. ده نفر یعنی از هر سبط یک نماینده انتخاب شد و تحت رهبری فنیحاس که در قضیه فجور آنقدر غیرت نشان داده بود راه افتادند.

دو سبط و نیم اسرائیل در بنای مذبح بدون مشورت و آگاهی سایر اسباط، کار غلطی کرده بودند. ایلیچیان ب فکر اینکه آنان برادرانشان مقصر بودند با تندی و خشونت ملاقاتشان کردند. به انقلاب بر علیه خدا متهمشان نمودند. نتیجه تقیان بعل فجور را بخاطرشان آوردند. به نمایندگی تمام اسرائیل (۵۱۹) فنیحاس به بنی جاد و بنی رأوبین گفت که اگر راضی نبودند بدون مذبحی در شرق اردن زندگی کنند در شرکت عبادت با برادران خود در غرب ساهل اردن آزاد بودند.

متهمین جواب دادند که مذبحشان برای گذرانیدن قربانی نبوده

بلکه شهادتی بود از اینکه اگر چه از برادران خود بطرف شرقی اردن اقامت داشتند ایمانشان با برادران مقیم کنعان یکی بودند. بیم داشتند در آینده فرزندانشان از معبد شیلو سهم خود در اسرائیل محروم شوند، بنابراین مذبح را بشکل مذبح شیلو ساختند تا شهادتی شود که بانیان آن همدین و همفکر عابدین شیلو بودند.

ایلچیان از شنیدن این جواب خیلی خوشحال شدند و با اشتیاق زیادی نزد فرستندگان خود برگشتند. فکر جنگ از مغزشان دور شد و در شکرگذاری مشغول شدند.

حال بنی جاد و بنی راؤیین کتیبه ای روی مذبح گذاشتند تا همه راه گذران مقصودشان را بفهمند. کتیبه بدین مضمون بود: (۳۴:۲۲\۳۰) "و بنی راؤیین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست." بدین ترتیب کوشش کردند شک از فکر خود و دیگران محو کنند و امکان سوؤ تفاهم و وسوسه از بین ببرند.

بروز اشکال بعلت سوؤ تفاهم حتی بین اشخاصی که مقصود خوبی دارند بسیار عادیست و فقط بخاطر ادب و بردباری بعضیها موضوعی که به خون ریزی می انجامید حل میشود. ده سبط بیاد آوردند خداوند چطور

در مورد آخان رؤسا را تویخ کرد چون از وجود گناه بی خبر و لاقید بودند . اکنون مصمم بودند فوراً و قطعاً عمل کنند ولی از ترس لاقیدی درست مخالف افراط کردند. بجای اینکه با حوصله حقیقت را استفسار کنند حاضر بودند آنان را سرزنش کنند. اگر بنی جاد و بنی راؤبین با همان روش مقابله کرده بودند بدون شک به کشمکش خونین تمام می شد. از طرفی از غفلت در تنبیه گناهکار باید با حذر بود و از طرف دیگر خشونت و سوء ضن بیجا هم باید رفع نمود.

خیلیها خود را خیلی عادل می دانند در صورتی که حاضرند دیگران را زود محکوم کنند. هیچکس با خشونت و سرزنش از راه تباهی برگردانیده نشده است بلکه در کجخلقی و سنگدلی خود راسختر (۵۲۰) کوبیده شده است. با روح محبت آمیز و مؤدب و بردباری خطاکار را می توان از راه نابودی رست و گناه را پوشانید.

حکمت بنی راؤبین و همدستانشان قابل تقدیر و تقلید است. صمیمانه می خواستند دیانت را تشویق کنند ولی اشتباه قضاوت شدند و رنجش از خود نشان دادند . پیش از این که جواب دهند تهمت برادرانشان را با ادب گوش دادند و سپس

توضیح دادند و بیگناهی خود را نشان دادند.
بدین ترتیب اشکال خطیری بطور محبت آمیز برطرف شد.
حتی تحت اتهامات کاذب عادلان می باید خونسرد و متفکر
بمانند. خداوند با جمیع دروغهای مدعیان آگاهست و می توانیم قضیه
خود را در دست وی بگذاریم. به نحوی که خداوند قصور آخان را فاش
نمود امور مؤمنین را نیز می تواند ثابت کند. کسانی که با روح مسیح
تحریک می شوند دارای محبتی خواهند شد که دیر خشم است و مهربان.
اراده خدا بر آن است که برادران مهربان و متحد باشند. دعای
مسیح قبل از تصلیب شدن آن بود که حواریونش یکی باشند چنان که وی
با پدر یکی است، تا جهان باور کند که خدا او را فرستاده است دعای
مزبور تا بامروز مؤثر است زیرا که گفت: (۳۱\ یوحنا ۱۷: ۲۰) "و نه برای
اینها فقط سؤال میکنم بلکه برای آنها نیز که بوسیله کلام ایشان بمن ایمان
خواهند آورد." ما نباید حتی یک نکته از حقیقت را از دست بدهیم بلکه
روزانه بکوشیم به آن اتحادیه نائل شویم. دلیل شاگردی ما این است.
مسیح فرمود (۳۲\ یوحنا ۱۳: ۳۵) "آندک زمانی نور با شماست پس
مادامی که نور با شما است راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد و

کسیکه در تاریکی راه می‌رود نمیداند کجا می‌رود." و پطرس رسول نیز کلیسا را بدین کلمات کلیسا را نصیحت می‌دهد: (۳۳\اول پطرس ۹و۸:۳) "خلاصه کلمه شما یکرای و همدرد و برادر دوست و مشفق و فروتن باشید و بدی بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید بلکه برعکس برکت بطلبید زیرا که میدانید برای این خوانده شده اید تا وارث برکت شوید."